

عصیان در ادبیات

می گیرد. این انتقال از ذهنیت به عنیت می رسد. گلدمن به سه عامل کلی و مهم اشاره می کند که با جزء یعنی اثر ارتباط مستقیم دارد. آنها عبارتند از:

۱. عوامل اقتصادی که از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند.

۲. کارکرد تاریخی چیره طبقات اجتماعی

۳. آگاهی ممکن

اهمیت عوامل اقتصادی در زندگی: بدون شك

اقتصاد در زندگی مردم بسیار مؤثر است، اما آیا

می توان برای آن اهمیت ویژه‌ای قایل شد؟

گلدمن می گوید: «حقاً نه! اما عملاً در تاریخ -

همچنانکه تا روزگار ما سیر داشته - بله! انسان

طوری آفریده شده که برای مهر ورزیدن،

اندیشیدن، یا معتقد شدن باید زیست کند و غذا

بخورد و لباس بپوشد. مسلماً حوزه‌های فعالیت

بشر می توانند تاثیر اندکی بر اندیشه و سایر

فعالیتها داشته باشند، به شرطی که نیازهای

مربوط به این حوزه‌ها کاملاً تامین شده باشند و

انسانها بخش نسبتاً محدودی از کل فعالیت خود

را وقف آن کنند. متأسفانه برای اکثریت عظیم

مردم چنین کاری هرگز مقدور نبوده است و توده

مردم [...] پیوسته در نیاز زیسته ناگزیر بوده‌اند

بیشترین بخش وقت خود را صرف کار کنند. مردم

در عصر ما نیز گرفتار ناامنی اقتصادی و طبیعتاً

همیشه نگران آینده خود هستند...»^۱

بخش اقتصادی در بطن کل جامعه ساختاری

خودمختار دارد که کمتر زیر نفوذ سایر بخشهای

دیگر زندگی اجتماعی قرار می گیرد، اما خود تاثیر

فزاینده‌ای بر آنها دارد و پیوسته می کوشد تا روند

آگاهی را به بازتاب ساده‌ای بدل کند.

کارکرد تاریخی چیره طبقات اجتماعی: گلدمن

فرضیه‌ای ارائه‌ای می دهد که به موجب آن طبقات

اجتماعی زیرساخت جهان‌بینیها را تشکیل

می دهند. وی برای روشن شدن مطلب دو دلیل

می آورد.

الف: هر بار سخن از زیرساخت فلسفی، جریان

گسترش جامعه سرمایه‌داری و دگرگونی شکل روابط انسانی و نوع مبادلات در جامعه غرب، عده‌ای از نظریه‌پردازان معاصر را با این واقعیت مواجه کرده است که: «انسان امروزی خودمختاری اش را از دست داده تبدیل به موجودی بی خاصیت و کاملاً مصرفی شده است.»

در دنیای نو در يك دگرديسي اقتصادي ارزشها

و ابتكارات فردي جاي خود را به ارزشهاي

سوداگرايانه داده است. همگام با اين نگرش اگر

معتقد باشيم كه فرد عصاره يا محصول نهايي

جامعه - با پس زمينه تاريخي - است، طبيعتاً به

اين نتيجه مي رسيم كه فلسفه وجودي فرد را كمش

جامعه مي سازد و تفكر فرد در جامعه شكل

مي گيرد؛ اما تجلي اين واقعيت در آثار ادبي، به

ويژه داستان چگونه است؟

اين بحث مسلماً بايد از ديده‌گاه جامعه‌شناختي

بررسي شود. همان كاري كه لوسين گلدمن در

كتاب «نقد تكويني» كرده است، با اين تفاوت

كه وي چون زيربناي اصلي جامعه را اقتصاد

مي داند، آزادمشي فرد را نيز در سيطره اين مهم

مي بيند.

به عقیده او تحول اقتصادی - اجتماعی

طوری گسترش یافته است که جامعه معاصر را با

بحران روبه‌رو ساخته است. بحرانی که به محدود

کردن سطح آگاهی جمعی می انجامد و فرد به

سمت يك بعدي و محدود شدن حرکت می کند.

او هر اثر ادبی یا فلسفی را جزء مستقل از

آفریننده و وابسته به يك گروه می بیند. این گروه

نیز جزئی از ساختار اجتماعی، اقتصادی، و

سیاسی دوره معینی است. هر اثر برجسته

دربگیرنده جهان‌بینی گروهی است، بنابراین

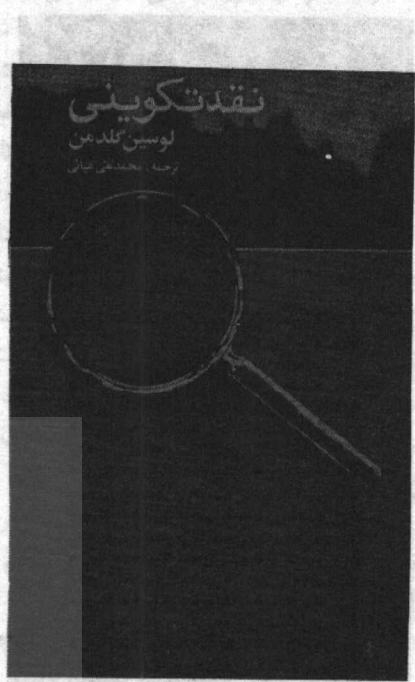
نویسنده فقط کارگزار است و کارپرداز اصلی اثر

گروهی است که این جهان‌بینی در درون آن شکل

گرفته است.

در علوم انسانی پیشرفت آگاهی نه از ساده به

مركب، بلکه از رهگذر توسلانی انتقالی صورت



ادبی، یا هنری به میان آمده است نه به یک نسل، ملت، کلیسا، شغل، یا یک گروه اجتماعی دیگر، بلکه در نهایت به یک طبقه اجتماعی و روابطش با جامعه رسیده است.

ب: دوم اینکه حداکثر آگاهی ممکن^۲ یک طبقه اجتماعی را همیشه یک جهان بینی تشکیل می دهد. این جهان بینی منسجم است و به صورت مذهب، فلسفه، ادبیات، یا هنر بیان می شود.

او پس از ارائه تارiffی از قوانین عمده ساختار اجتماعی به تقابل این مسئله با ساختار ادبی می پردازد. وی از قصه کلاسیک شروع می کند که همانند اقتصاد آزاد تنها ارزش فرد را می پذیرد؛ فردی که گسترش منش آن در جهانی است که از طرفی با آن آشنا و از طرفی نیز بیگانه است. در قصه کلاسیک فرد یک ارزش اساسی دارد، اما بعدها جامعه ای که مدعی هواداری و مبلغ خودمختاری و گسترش فرد می شود، در عمل به سبب روند «چیزواری» (تاثیر منفی اقتصاد) و قراردادهای دروغین و خلاف انسانی به انکار خودمختاری فرد می رسد و مانع گسترش شخصیت او می شود. البته شروع آن به دوره پیش از جنگ جهانی اول برمی گردد که از دیدگاه اقتصادی این دوره، دوره گذار کیفی اقتصاد آزاد - در روند تمرکز سرمایه - به اقتصاد انحصارها و تراستهاست. گلدمن اقتصاد جامعه غربی را به سه دوره تقسیم می کند.

۱. دوره سرمایه داری یا دوره فردگرایی: این دوره تا سالهای ۱۹۱۰ ادامه می یابد. در زمینه فلسفی این دوره به دو صورت خردگرایی و آزمون گرایی بیان می شود. این دو جریان بزرگ مجموعاً همان فلسفه کلاسیک است.

۲. عصر توسعه طلبی (امپریالیستی): این دوره، دوره بحران سرمایه داری است که حدوداً از اوایل دهه ۱۹۱۰ تا اواسط دهه ۱۹۴۰ را شامل می شود. در زمینه فلسفی دوره اگزیستانسیالیسم است که از جهاتی عناصر فردگرایی را حفظ کرده

از جهاتی بر محور عقل یا ادراک یعنی بر امکانات فرد استوار است.

۳. عصری که هم اکنون جامعه غرب در آن به سر می برد. یعنی عصر سرمایه داری سازمان یافته یا عصر جامعه مصرفی.

در این عصر تمرکز قدرت اتخاذ تصمیم در دست گروه نسبتاً کوچکی از مدیران است با نام تکنوکراتها^۳. مسئله تمرکز تصمیم گیری در جامعه به دلیل بافت اقتصادی آن برخوردارهای حساب شده علمی را می طلبد، در نتیجه اکثریت عظیم افراد به شرکت در تصمیم گیریهای اساسی نمی رسند.

پیامد مهم این پدیده کاهش چشمگیر زندگی روانی افراد است، زیرا آنها مجبورند خود را با واقعیت سازگار کنند. هر چه امکانات رفاهی بیشتری در اختیار آنها قرار می گیرد و فرصت متخصص و کارشناس شدن به آنها داده می شود، اما از نظر روانی نوعی احساس بی مسئولیتی در آنها ایجاد می شود که آنها را با خلئی روحی مواجه می سازد.

انسان یک بعدی یا متخصص بی سواد حاصل این جامعه است.

به نظر گلدمن آفرینش فرهنگی در این جامعه نگران کننده است. چرا که «نویسندگان آن به رومانسیسم و ادبیات واقعیت گریز (هنر بی تعهد^۴) روی آورده اند.»^۵

اما آیا نقش ادبیات به همینجا ختم می شود؟ وی با استناد به آثار نویسندگانی چون ژان ژنه، پل والری، و حتی فیلمسازی مثل ژان لوک گودار چنین نتیجه می گیرد که آفرینش ادبی و فرهنگی در این موقعیت تاریخی، اقتصادی، اجتماعی و انکشیهای از خود نشان می دهد که از دو دیدگاه مختلف و مکمل درک و وصف می شود:

۱. عصیان صوری هنر ۲. درونمایه عصیان.

هنری که دست رد به سینه جامعه سرمایه داری می زند برای بیان گزند و خطرات ناشی از این

ساختار اجتماعی، خود را ملزم می بیند تا با مخاطبش ارتباط برقرار کند (مخاطبی که به مجری ساده ای بدل شده و به هیچ اندیشه یا اعتقادی تعلق ندارد، حتی مهر ورزیدن و واکنشهای عقلانی و عاطفی خود را تنها با غرایز بروز می دهد - خصوصاً در دو بعد جنسی و خشم) از این رو به خاطر درونمایه اش به ناچار تلاش می کند تا به کشف پیکره های تازه بیان برسد و به انکار آن جامعه دست بزند.

این هنر آخرین سوپاپ اطمینانی است که نیازهای روحی - روانی انسان معاصر محتاج آن است. نویسنده برای پاسخ به این نیازها و برای حفظ تعادل در زندگی با استفاده از این درونمایه و شکل تازه بیانش سعی می کند به عصیان و ناهم رنگی قهرمان داستانش با جامعه دامن بزند. مسئله این هنر انکار است و می کوشد تا دروازه های امید را برای پذیرش و جذب انسانها در جامعه ای واقعاً انسانی باز کند.

پانویس

۱. نقد تکنوینی / لوسین گلدمن / ص ۲۰ و ۲۱
۲. در آگاهی ممکن تنها پای یک فرد یا دستگاهی که اطلاعاتی را نشر می دهد یا سازمانی که این اطلاعات را منتقل می کند در میان نیست، بلکه در جایی مخاطبی هست که این اطلاعات را دریافت می کند. آگاهی او نمی تواند اجازه دهد هر چیز به هر نحو بگذرد. شعور گیرنده در برابر رشته ای از اطلاعات به علت ساختارشان تار است، پس ممکن است یک سری از این اطلاعات با مانع درک نکردن مخاطب برخورد کنند و پاره ای دیگر ابتدا دگرگون شده بعد عبور کنند و مقداری هم به راحتی با مخاطب ارتباط برقرار کنند. این واقعه بی نهایت مهم است و منجر به این می شود که کل جامعه شناسی معاصر را تا آنجا که بر مفهوم آگاهی واقعی (انتقال مناسب و کامل پیام به مخاطب و ارتقای آگاهی گیرنده در حد انتظار فرستنده) بیش از آگاهی ممکن تکیه می کند مورد تردید قرار دهد.
۳. نامی است که گلدمن بر این گروه نهاده است.
۴. نویسنده در این باره سندی ارائه نمی دهد.
۵. ص ۱۲۷

